

صبرا و شتیلا

آنتونیو کاسسه

ANTONIO CASSESE

ترجمه: دکتر مرتضی کلانتریان

مقاله حاضر از مجموعه مقالات آنتونیو کاسسه تحت عنوان "Violence et droit dans un monde divisé" ترجمه شده است. باید اضافه شود که نویسنده در متن اصلی «اسرائیل» را به جای «رژیم اشغالگر قدس» به کار برده است که از جهت حفظ امانت در ترجمه تغییری در آن نداده‌ایم. این نکته را در همین جا بگوییم که هرچند چنان که باید کاسسه بر جنایات تبهکاران رژیم اشغالگر قدس انگشت نگذاشته است، ولی همین امر که یک حقوقدان غربی از میان مسائل جنجال‌برانگیزی که می‌تواند موجب شهرت او در عرصه بین‌المللی شود به قربانیان بی‌نام و نشان صبرا و شتیلا پرداخته درخور تقدیر و قابل تحسین است.

۱- «نوظهوری» قتل عام ۱۹۸۲

نفرت قومی، دینی یا سیاسی بارها موجب قتل عام بیگناهان در خاورمیانه شده است (می‌توان با اوجنیو مونتاله* هم‌صدا شد و گفت «چه زهری از این تعصب بیرحمانه می‌تراود»). آنچه در ۱۶ و ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۲ در «صبرا» و «شتیلا»** اتفاق افتاد باید به منزله یکی از وقایع نابخردانه‌ای فرض شود که چه از جهت بیهوده بودن و چه از حیث نابودی بیرحمانه زندگی انسانی حیرت‌افزاست. کشوری (اسرائیل) در این واقعه دخالت داشته که [می‌گویند] بسیار پای‌بند دموکراسی است و مردمانش از ابراز ناخشنودی بیمی به خود راه نمی‌دهند. این واقعه، و اقبال هوشیارانه مطبوعات بین‌المللی ذی‌علاقه به حوادث خاورمیانه، موجب شد امر جدیدی اتفاق بیفتد: این قتل عام موضوع تحقیق یک کمیسیون قضایی اسرائیلی، یک کمیسیون بین‌المللی مرکب از حقوقدانان بلندمرتبه ملیتهای مختلف و اظهارنظر مرجعی از مراجع جامعه بین‌المللی، یعنی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قرار گرفت. بنابراین، این قتل عام نه تنها در بین آنهایی که با نگرانی بسیار حوادث خاورمیانه را دنبال می‌کنند بلکه در میان مراجع رسمی هم، اعم از داخلی و خارجی، که می‌بایستی درباره این موضوع نظر خود را ابراز دارند و حکم به محکومیت خطاکاران صادر کنند بازتابی داشته است. این امر تازه‌ای است: و می‌تواند ما را امیداور سازد که چنین قتل‌عامهایی، که تاکنون جامعه جهانی با بی‌اعتنایی به آن نگاه می‌کرد، دیگر قابل اغماض نباشد. ولی قتل‌عامهای دیگری که در همین صبرا و شتیلا به‌دست گروههای دیگر صورت گرفته است، بی‌آنکه بازتاب قتل عام سپتامبر

*. Eugenio Montale.

** . Sabra et Chatila.

۱۹۸۲ را هم داشته باشد، ما را وادار می‌سازد تا با خوش‌بینی کمتری به ارزیابی وقایع بپردازیم.

حال، ببینیم مراجع بسیار مهمی که این قتل عام را به‌منظور ارزشیابی و اظهارنظر بررسی کرده‌اند، طبق کدام قواعد به این کار مبادرت ورزیده‌اند؟ منطقی‌ترین کار این بود که قواعد حقوقی جامعه بین‌المللی اعمال شود: قتل عام در جریان یک اشغال نظامی، از ناحیه کشوری (اسرائیل) در سرزمین کشوری دیگر (لبنان)، در چارچوب عملیات جنگی که طبیعتاً حل آنها با حقوق بین‌الملل است صورت گرفته بود. اضافه می‌کنیم که قواعد حقوقی جامعه جهانی در این مورد، برخلاف اغلب موارد که آکنده از ابهام و خلأ است (نه به‌جهت تنبلی ذهنی دیپلمات‌ها یا عدم دقت حقوقدان‌ها، بلکه به این دلیل که کشورها بدین شیوه آزادی عمل بیشتری دارند)، روشن بوده و انسان متوجه علت آن می‌شود: در گذشته نزدیک، وقایع دیگری اتفاق افتاده که از جهات بسیار شبیه واقعه صبرا و شتیلا بوده است. بنابراین، کشورهای زیادی فرصت پیدا کرده بودند که در مورد این مطلب، با وضع مقررات دقیق و محکمی، نظر خود را ابراز دارند. اما با وجود معیارهای حکمی روشن، سه مرجع مورد بحث یا صریحاً از پیروی آنها اعراض کردند یا آنها را با قیاسی مع‌الفارق به کار بردند و یا نتایج ضروری ناشی از مراجعه بدین معیارها را نادیده گرفتند.

در این یادداشتهای کوتاه، هدف این است که به اختصار آنچه اتفاق افتاده تشریح گردد و نشان داده شود که چرا «مجریان» بین‌المللی مختلفی که وارد صحنه شدند نتوانستند آنچه را به نظر وظیفه طبیعی آنها می‌آمد انجام دهند و اینکه کدام قواعد را اعمال کردند.

۲- وقایع

ابتدا، به نحوی بسیار مختصر، به ذکر «وقایع» مورد قبول همگان که هیچ کس نسبت به صحت آنها معترض نیست می‌پردازیم. در جریان اشغال نظامی لبنان از ناحیه نیروهای نظامی اسرائیل (که در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۸۲ آغاز و «عملیات صلح برای جولان» نامیده شد) بشیر جمیل، (رهبر فالانژیست‌ها) درست چند روز پس از آنکه به ریاست جمهوری لبنان برگزیده شد، به قتل رسید (در روز ۴ سپتامبر). شبه‌نظامیان مسیحی (فالانژیست‌ها) این ترور را به فلسطینی‌ها نسبت دادند. نیروی نظامی اسرائیل، از ترس بروز انتقامجویی‌های خونین، برای «جلوگیری از بروز اغتشاشات احتمالی و حفظ نظم و آرامش» وارد بیروت غربی گردید، اما فرمانده نظامی اسرائیلی به فالانژیست‌ها اجازه داد تا برای یافتن و دستگیری «تروریست‌های فلسطینی» احتمالی وارد اردوگاه‌های صبرا و شتیلا شوند. نیروهای نظامی اسرائیلی دو اردوگاه را محاصره کردند. طبق دستور خود آنها «فقط یک فرماندهی، و آن هم فرماندهی نظامی اسرائیلی، می‌توانست رهبری نظامیان را در عملیات آن منطقه برعهده داشته باشد». به عبارت دیگر، حتی اگر فالانژیست‌ها تنها وارد دو اردوگاه می‌شدند، باز هم از همان آغاز تحت فرماندهی و نظارت اسرائیلی‌ها عمل می‌کردند.

شبه‌نظامیان مسیحی در حدود ساعت ۱۸ روز پنجشنبه ۱۶ سپتامبر وارد اردوگاه‌ها شدند. فقط چند ساعت بعد از ورود آنها، یک افسر اسرائیلی از طریق پاسخی که یک افسر رابط فالانژیست در جواب سؤال یک نظامی فالانژیست که چهل و پنج فلسطینی را در یک اردوگاه به اسارت گرفته بود می‌دهد، از موضوع باخبر می‌شود. این نظامی از افسر رابط سؤال کرده بود که با چهل و پنج نفر مذکور چه کار باید بکند. پاسخ چنین بود: «باید خواست خداوند اجرا شود». حتی یک ساعت قبل از این مکالمه، افسر

اسرائیلی دیگر پاسخ افسر فالانژیست دیگری را به وضوح می شنود (و به مافوق خود گزارش می دهد) که همین سؤال را درباره پنجاه زن و کودکی که در اردوگاه اسیر شده بودند از او می کردند: «این سؤال را از من نکنید، خیلی خوب می دانید که چه باید بکنید». این جواب که از پست گیرنده به نیروهایی که در اردوگاه مشغول عملیات بودند داده شده بود، موجب خنده فالانژیست هایی شده بود که در نزدیکی افسر مذکور بودند. با اینکه بسیاری از اسرائیلی ها متوجه گسترش مصیبت بار عملیات فالانژیست ها بودند و همچنان که گفته شد مرتباً و در ساعات مختلف این موضوع را به مافوق خود گزارش داده بودند، فرماندهی آنها هیچ گونه اقدامی به عمل نیاورد. تنها در عصر جمعه (۱۷ سپتامبر)، وقتی خبر قتل عام پخش شد و یک روزنامه نگار اسرائیلی سعی کرد اطلاع بیشتر درباره آن کسب کند، فرماندهی اسرائیلی به بررسی مسئله پرداخت و اطمینان یافت خبری که منابع مختلف پخش کرده بودند کاملاً درست بوده است. با وجود این، فالانژیست ها اردوگاهها را که در ساعت پنج صبح شنبه ۱۸ سپتامبر به دستور اسرائیلی ها ترک کردند. آنچه واقعاً حیرت آور به نظر می رسد این است که مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل می گوید که موضوع قتل عام را در بعدازظهر شنبه ۱۸ سپتامبر از رادیوی «بی.بی.سی.» شنیده است!

این اوضاع و احوال که از گزارش رسمی کمیسیون تحقیق اسرائیلی^۱ نقل شده است بدون هیچ گونه تردید ثابت می کند:

الف. قتل عام توسط فالانژیست ها صورت گرفته است؛

ب. فالانژیست ها با اجازه و تحت نظارت اسرائیلی ها وارد اردوگاهها

شده بودند؛

1. Rapport de la Commission Kahana, Ed. Stock, Paris, 1983.

پ. اسرائیلی‌ها تقریباً بلافاصله باخبر شده بودند که فالانژیست‌ها مشغول کشتن همه ساکنان اردوگاه‌ها هستند و هیچ‌گونه عملی برای جلوگیری از این قتل عام انجام ندادند.^۲

۳- کمیسیون اسرائیلی تحقیق

مناخیم بگین در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۲ تحت فشار افکار عمومی بین‌المللی و اسرائیلی، کمیسیون تحقیقی به استناد قانون سال ۱۹۶۸ اسرائیل تعیین نمود.^۳ اعضای این کمیسیون به‌موجب همین قانون از طرف Y. Kahane رئیس دیوان عالی اسرائیل انتخاب شدند و عبارت بودند از همین شخص، A. Barak (که او هم قاضی دادگاه عالی بود) و ژنرال ذخیره Y. Efrat این کمیسیون به‌دلیل اختیارات وسیعی که داشت وقایع را با دقت تمام مورد بررسی قرار داد، از شهود بسیاری تحقیق کرد و در گزارش مبسوطش نتیجه‌گیری نمود که اعضای مختلف دولت و مقامات نظامی اسرائیلی تا حد زیادی «مسئولیت غیرمستقیم» در واقعه داشته‌اند. از شارون، وزیر دفاع، خواسته شد که استعفا کند (و از نخست‌وزیر کناره‌گیری او را خواستار شدند). علاوه‌براین، کمیسیون پیشنهاد کرد که به خدمات M.Y.

۲. بر سر شمار قربانیان توافق وجود ندارد. طبق گزارش کمیسیون اسرائیلی، رقم نزدیک به واقعیت «بین ۷۰۰ و ۸۰۰ نفر است» (گزارش یاد شده، ص ۸۳). طبق گزارش کمیسیون بین‌المللی تحقیق که ریاست آن را ام. اس. مک‌براید (M.S. MacBride) عهده‌دار بود «مجموع اجساد شمرده شده توسط کمیته صلیب سرخ در ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۲، ۱۵۰۰ نعش بوده است. در ۲۲ سپتامبر این تعداد به ۲۴۰۰ نعش رسید و در ۲۳ سپتامبر ۳۵۰ نعش دیگر پیدا شد».

(Israel in Lebanon, The Report of the International Commission to enquire into reported violations of International Law by Israel during its invasion of the Lebanon, London, Ithaca Press, 1983, p. 176.

گزارش مذکور اضافه می‌کند: «تشخیص شمار دقیق کشته‌شدگان غیرممکن است. نعشهای بسیاری از صحنه بیرون برده شده و نعشهای بسیار دیگری به‌صورت توده‌ای انبوه روی هم قرار گرفته بودند». در مورد شمار کشته‌شدگان صبرا و شتیلا رجوع شود به لوموند، ۱۰ ژوئیه ۱۹۸۷.

3. Pour le texte de cette loi voir Israel Law Review, vol. 6, 1971, p. 410 s.

Saguy مدیر اطلاعات نظامی پایان داده شود و همچنین A. Yaron فرمانده تیپ از شغلش برای مدت سه سال معلق گردد.

به راحتی نمی توان گفت توصیه های کمیسیون، که متعاقباً حکومت اسرائیل آنها را پذیرفت، واقعاً «مجازات» متناسبی برای مسئولان اسرائیلی بوده است. البته، تأسف آور است که کمیسیون با توجه به محدوده های مأموریتش نتوانست در مورد مسئولیت فالانژیست ها به اظهار نظر بپردازد و بنابراین نتوانست هیچ گونه توصیه ای به مقامات اسرائیلی برای یافتن مرتکبان واقعی قتل عام و مجازات آنها بکند. این یک نقص عمده است. کمیسیون می توانست مأموریتش را به نحو وسیع تری تفسیر کند: می توانست نظر بدهد که مأموریت محوله حق تعیین وظایف اسرائیلی ها را در زمینه مجازات «مسئولان مستقیم»، با توجه به اینکه این مسئولان تحت نظارت سیاسی و نظامی اسرائیل بوده اند، به کمیسیون می دهد.

نکته ای اساسی که می خواهم نظر ها را به آن جلب کنم این است: کمیسیون «حکم» خود را بر پایه کدام معیار حکمی استوار ساخته است؟ به اختصار می گویم که کمیسیون منطقاً می بایستی یا حقوق اسرائیل (به عنوان مثال آیین دادرسی ارتش اسرائیل - قوانین جنگ - سال ۱۹۶۳ را که حاکم بر رفتار نیروهای نظامی در حالت اشغال سرزمینهای بیگانه نیز هست) و یا حقوق بین الملل را اعمال می کرد. اما کمیسیون این دو مقوله از قواعد حقوقی را کنار گذاشت و فقط به دستورهای دینی و اخلاقی متوسل شد. به طور خلاصه ببینیم که نحوه استدلال آن چگونه بوده است.

ابتدا کمیسیون تفکیکی بین «مسئولیت مستقیم» و «مسئولیت غیرمستقیم» قائل می شود بی آنکه بگوید از کدام معیار حقوقی (اسرائیلی، بین المللی، اخلاقی، منطقی و غیره) این دوگانگی را بیرون کشیده است. کمیسیون بعداً متذکر می گردد که مسئولیت مقوله اول فقط دامنگیر

صبرا و شتیلا... ❖ ۱۰۳

فالانژیست هاست. در مورد اسرائیلی‌ها فقط می‌بایستی کشف شود که به لحاظ «مسئولیت غیرمستقیم» آیا مقصر هستند یا خیر؟ در این مورد، کمیسیون خاطرنشان می‌کند وظیفه‌اش تعریف مفهوم حقوقی «مسئولیت غیرمستقیم» نیست و الا، شاید، اگر استدلال براین مبنا باشد که قوای نظامی اسرائیلی وضعیت قوای اشغالگر را داشته و بدین لحاظ موظف به تأمین امنیت سیاسی بوده‌اند، مسئله از دیدگاه حقوقی به آسانی قابل حل باشد. کمیسیون در ادامه استدلال خود خاطرنشان می‌کند که حتی در حالتی که قوای نظامی اسرائیلی چنین وضعیتی را فاقد بوده، باز هم نمی‌توان از مسئله «مسئولیت مستقیم» فرار کرد. کمیسیون در این قسمت از استدلال بخشی از «سفر تثنیه» و تفسیری از «تلمود» درباره این بخش از کتاب مقدس را نقل می‌کند: «گوساله با گردنی شکسته» («سفر تثنیه»، ۲۱، ۷-۶). در آنجا گفته شده است: و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیکتر به مقتول است، «دستهای خود را بر گوساله‌ای که گردنش در وادی شکسته شده است بشویند و جواب داده بگویند دستهای ما این خون را نریخته و چشمان ما ندیده است». پس، بر پایه تفسیری که کمیسیون از تلمود نقل کرده است، می‌توان از قتل عام صبرا و شتیلا چنین نتیجه گرفت که طبق کتاب مقدس وقتی کسی شاهد جنایتی باشد که توسط دیگری ارتکاب یافته و هیچ‌گونه کوششی برای جلوگیری از وقوع آن با کمک به قربانی انجام نداده مسئول است. بلافاصله پس از ذکر این متون مذهبی، کمیسیون به قواعد اخلاقی استناد می‌کند و در پایان گزارش مفصل خود دوباره به همین قواعد برمی‌گردد.

علل دقیقی که موجب شد کمیسیون از دیدگاه حقوقی به واقعه نگاه نکند روشن نیست. با این همه، بعضی احتمالات را می‌توان عنوان نمود. دو انگیزه احتمالاً کمیسیون را وادار کرد که از انتخاب این راه پرهیز کند.

یکی اینکه، با احتراز از اظهارنظر شدید درخصوص وقعت حقوقی سربازان اشغالگر اسرائیلی در لبنان، از موضع‌گیری که ممکن بود به سیاست کابینه بگین لطمه بزند اجتناب می‌کرد. بر همگان معلوم است که بگین در زمینه اشغال نظامی سرزمینهای عرب همیشه سیاستی را دنبال کرده که مورد قبول سایر کشورها (حتی ایالات متحده امریکا) نبود و در مورد اشغال نظامی لبنان نیز دیدگاه بسیار بحث‌انگیزی را مطرح ساخته بود. دلیل دومی که کمیسیون را وادار کرد که به اصول مذهبی و اخلاقی متوسل شود احتمالاً این بود که می‌خواست با مقدم شمردن این اصول به آنها مکانی بالاتر از قواعد حقوقی بدهد. به عبارت دیگر، کمیسیون موضعی که به نوعی ملهم از حقوق طبیعی بود اتخاذ کرده بود: این موضع‌گیری بخشی از این اصل کلی است که حکم حقوقی هرچه باشد، در مورد بعضی موضوعات، احکام «بالاتری» وجود دارد که هر کشور «متمدن» باید از آن تبعیت کند.

۴- کمیسیون بین‌المللی «تحقیق»

در ۲۸ اوت ۱۹۸۲ گروهی متشکل از افراد غیردولتی تصمیم گرفت به‌منظور بررسی اینکه آیا اسرائیل با ارسال قوای نظامی به لبنان تحت عنوان عملیات «صلح برای جولان» حقوق بین‌الملل را نقض کرده است، یک کمیسیون بین‌المللی تشکیل دهد. کمیسیون به ریاست شون مک براید* (برنده جایزه صلح نوبل) و مرکب از پنج حقوقدان بلندپایه بین‌المللی از جمله یک متخصص امریکایی حقوق بین‌الملل (ر. فالک**) از دانشگاه پرنتون تشکیل شد و می‌بایستی به قتل عام صبرا و شتیلا نیز رسیدگی

*. Sean MacBride.

** R. Falk.

کند، اگرچه در زمان تأسیس کمیسیون چنین وظیفه‌ای برای آن پیش‌بینی نشده بود.

کمیسیون تحقیق همه‌جانبه‌ای درخصوص قتل عام انجام داد، اظهارات شهود را بررسی کرد و نتیجه گرفت که اسرائیل به‌طور مسلم مقصر است زیرا:

الف. نیروهای نظامی اسرائیلی در مظان این اتهام بودند که مستقیماً در قتل عام دخالت داشته‌اند، و این سوءظن را نتوانستند به کلی مردود اعلام دارند، و در هر صورت:

ب. اسرائیل مسئول تجاوزی سنگین به حقوق بین‌الملل بود به علت اینکه نیروی نظامی آن - که عهده‌دار حفظ نظم بود و بر فالانژیست‌ها نظارت واقعی داشت - از فالانژیست‌ها حمایت کرد و در ترتیب دادن قتل عام با آنها همکاری نمود.^۴

همچنان که ملاحظه می‌شود این کمیسیون بر پایه حقوق بین‌الملل بررسی و اظهارنظر کرده است، اما به قواعدی استناد نموده که اسرائیل آنها را قابل اعمال نمی‌داند: یعنی چهارمین کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو درخصوص حمایت از افراد غیرنظامی و اولین پروتکل ۱۹۷۷ ژنو درخصوص حمایت از افراد غیرنظامی و اولین پروتکل ۱۹۷۷ ژنو. کنوانسیون از همه افرادی که ملیت کشور اشغالگر را ندارند (ماده ۴) حمایت می‌کند؛ بنابراین شامل فلسطینی‌ها نیز می‌شد که در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا ساکن بودند و شهروندان لبنان، اردن یا فاقد ملیت به‌شمار می‌آمدند. اما برعکس، طبق تفسیر دیگری، کنوانسیون از کسانی که وضعیت پناهنده را دارند (ملیت آنها هرچه باشد) حمایت کافی نمی‌کند.^۵ از این تفسیر چنین نتیجه گرفته

۴. رجوع شود به پانوش شماره ۲.

5. Voir International Committee of the Red Cross (ICRC), Draft Additional Protocols to the Geneva Conventions of August 12, 1949, Commentary, Genève, octobre 1973, p. 80.

می‌شود که بخش عمده‌ای از ساکنان اردوگاهها تحت حمایت کنوانسیون قرار نمی‌گیرند. ولی حتی اگر قبول کنیم که کنوانسیون از آنها حمایت می‌کند باز هم مانع مهم دیگری بر سر راه وجود دارد: کنوانسیون درباره مسئولیت برای اعمال مجرمانه‌ای که مستقیماً از ناحیه قوای اشغالگر صورت نگرفته بلکه از جانب نیروهای نظامی دیگری انجام گرفته که رسماً جزو قوای اشغالگر نیستند، وضع مقررات نکرده است. در واقع، ماده ۲۹ وقتی که مسئولیت اشغالگر را در مورد رفتار با ساکنان سرزمینهای اشغالی («افراد حمایت شده») تعریف می‌کند، فقط به مسئولیت برای جنایاتی نظر دارد که مستقیماً از ناحیه دستگاههای اشغالگر ارتکاب یافته است نه به جنایات ارتکاب از سوی سایر قوای نظامی.

اولین پروتکل ۱۹۷۷ متتم چهار کنوانسیون ۱۹۴۹، که کمیسیون مک برایید چند جا به آن استناد می‌کند، برای این مسئله مقرراتی وضع کرده است، اما واقعیت این است که پروتکل مزبور هرگز از طرف اسرائیل امضا نشده، چه برسد به اینکه تصویب شده باشد. بنابراین، اسرائیل در محدوده کنوانسیون مذکور مکلف نیست و برخی اشارات نادری که — اساسی هم نیست — از جانب کمیسیون شده دایر بر اینکه اسرائیل در هر حال مکلف به رعایت پروتکل بوده است چندان قانع‌کننده به‌نظر نمی‌رسد. بنابراین، کمیسیون به حقوق بین‌الملل استناد کرده اما، به‌عللی که نمی‌توان دریافت، این استناد به‌نحوی غیرماهرانه و نادرست بوده است. شاید بتوان این امر را به شتاب نه چندان درخور ستایش در انشای گزارشی نسبت داد که حاوی نتیجه‌گیریهای تحقیق انجام شده بوده است. این کمیسیون نیز مثل کمیسیون «کاهان» — هرچند به علل دیگر — در حق قواعد حقوقی جامعه جهانی و خواستههای بشریت و عدالت مبین آن، خدمت نامیمونی انجام داده است.

صبرا و شتیلا... ❖ ۱۰۷

۵- قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد

در چارچوب مباحثات مربوط به خاورمیانه که سالهاست ادامه دارد، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۸۲ به اختصار مسئله صبرا و شتیلا را مورد بررسی قرار داد و با اکثریت عظیمی (۱۲۳ رأی موافق، بدون رأی مخالف و ۲۲ رأی ممتنع از جمله فرانسه) قطعنامه‌ای را به تصویب رسانید که در آن، پس از استناد به کنوانسیون ۹ دسامبر ۱۹۴۸ راجع به کشتار جمعی و چهارمین کنوانسیون سال ۱۹۴۹ ژنو، اعلام داشت که «شدیداً قتل عام افراد غیرنظامی فلسطینی را در اردوگاههای صبرا و شتیلا محکوم می‌کند» و «اعلام می‌دارد که این قتل عام مشمول احکام کیفری کشتار جمعی است».^۶

هر حقوقدانی ظاهراً باید از این تصمیم مجمع خشنود باشد، زیرا یک مرجع سیاسی مهم سرانجام با توصیف حوادث صبرا و شتیلا با عبارتی صریح و بر مبنای یک سند قانونی و رسمی که مضمون آن را همین مرجع مدتها قبل یعنی در ۱۹۴۸ تصویب کرده بود، خود را منادی وجدان همه انسانها قرار داده است؛ اما خشنودی حقوقدانها - و من اضافه می‌کنم خشنودی تمام آنهایی که به ارزش اخلاقی و سیاسی حقوق و اهمیت تدوین و به اجرا درآوردن قواعد «پیشرفته» مؤید ارزشهای غالباً پایمال شده انسانی اعتقاد دارند- تمام و کمال نیست. اگر دقیقاً به قطعنامه توجه شود، روشن می‌گردد که هرچند مجمع عمومی جنایتی بدین وسعت را به سکوت برگزار نکرده و از این جهت نیز درخور تقدیر است، اما مرتکب دو اشتباه شده است.

۶. قطعنامه ۳۷/۱۲۳ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۸۲ مجمع عمومی.

یکی اینکه قبل از تصویب قطعنامه خود به تحقیقی همه‌جانبه و تبادل نظر عمیق (احتمالاً در کمیته‌ای محدود) درخصوص عواقب حقوقی تعریفی از قتل عام به مثابه کشتار جمعی، به مفهوم تکنیکی آن، دست‌نزد است. نماینده کوبا، که طرح قطعنامه را تهیه و به نام کشورهای که پشتیبان آن بودند ارائه کرد، به این اکتفا نمود که اعلام دارد «خود طرح فی‌نفسه گویاست». بدین ترتیب، تصمیم توصیف قتل عام بیشتر برپایه ملاحظات سیاسی (حتی می‌گویم تبلیغاتی) استوار بود تا انگیزه‌های انسانی مبتنی بر امعان نظری وزین بر آنچه گذشته بود و الزام مجازات خاطیان. این امر به مقیاس وسیع دلیل اکراه قبل یا بعد از تصویب قطعنامه بسیاری از کشورها را توجیه می‌کند. کافی است از اسپانیا، دانمارک (به نام دو کشور جامعه اروپا)، اسرائیل، ایالات متحده، فنلاند، سوئد، ترکیه و کانادا نام ببریم. دو کشور جهان سوم، یعنی سنگاپور و فیلیپین، بعد به این کشورها پیوستند. در اصل، همه این کشورها از گرایش مجمع عمومی به استفاده از زبانی مبهم و غیردقیق، حتی در جاهایی که پای مسئله حوادث مهم و احکام حقوقی بی‌چون و چرا در میان بود و می‌بایستی با احتیاط و دقت تمام رفتار کرد، انتقاد می‌کردند.

این کشورها، به‌ویژه، معتقد بودند که در صلاحیت مجمع عمومی نیست که قتل عام صبرا و شتیلا یا هر قتل عام مشابه دیگری را کشتار جمعی به مفهوم کنوانسیون ۱۹۴۸ توصیف کند.^۷ طبیعی است که نمی‌توان با این ملاحظات انتقادی موافق بود (من شخصاً معتقدم که بخشی از آنها ناموجه است)، ولی واقعیت این است که این ملاحظات از یک نگرانی

۷. به صورتجلسات مجمع عمومی (A/37/PV/108، صص ۳۳-۱۰۱) رجوع شود. باید یادآور شد که طبق ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۴۸ مراد از کشتار جمعی، قتل یا هرگونه اعمال احصاء شده در همین قسمت است که «به‌منظور انهدام تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا دینی به این عنوان ارتکاب یافته است».

سیاسی موجه و پنهان در پس استدلالهای حقوق حکایت می‌کرد: سرچشمه این نگرانی شتابی بود که مجمع عمومی در صدور تصمیمش به‌خرج داده بود؛ شتابی که از آن جهت بیشتر نگران‌کننده بود که می‌توانست سابقه‌ای خطرناک برای مواردی ایجاد کند که واقعیات مربوط به آنها مثل مورد صبرا و شتیلا چنان روشن و غیرقابل اعتراض نباشد.

اشتباه دوم تصمیم سازمان ملل متحد به‌نظر من فاحش‌تر است و مقاصد صرفاً سیاسی و تبلیغاتی آن را برملا می‌سازد. این مرجع فقط به یک محکومیت لفظی صرف اکتفا کرد و به این دلخوش شد که دادن عنوان کشتار جمعی به قتل عام صبرا و شتیلا برای زدودن تمام آثار این جنایت کفایت می‌کند. مجمع عمومی می‌توانست کاری بیشتر از این انجام دهد و کشورها را وادار سازد که مرتکبان واقعی قتل عام را بیابند و به کیفر برسانند. علاوه‌براین، می‌توانست از اسرائیل بخواهد که این مأموریت را انجام دهد. بنابراین، مجمع عمومی می‌توانست اسرائیل (در بالا متذکر شدم که اسرائیل «مسئولیت غیرمستقیم» را پذیرفته بود)^۸ و لبنان و سایر کشورهای را که به‌نوعی ذی‌نفع بودند مکلف سازد که فلاانژیست‌های مقصر این کشتار را بیابند و به پیشگاه عدالت برای محاکمه و مجازات معرفی کنند. به‌جای این کار، مجمع عمومی به این اکتفا کرد که عنوان «عمل کشتار جمعی» بر روی قتل عام بگذارد؛ گویی که این توصیف برای دادن حق بیگناهی که به قتل رسیده بودن کفایت می‌کرد. در واقع، مجمع عمومی یک بار دیگر ناتوانی خود را ثابت کرد، که در این مورد تشدید

۸. من این عبارت را در مفهوم غیرتکنیکی آن در نظر دارم. در مورد مفهوم تکنیکی «مسئولیت غیرمستقیم» رجوع شود به:

D. Anzilotti: Cours de droit international (trad. Gidet), Paris, Sirey, 1929, p. 533-534; A. Verdross et B. Simma: Universelles Völkerrecht, 3^e éd., Berlin, Duncker & Humblot, 1984, p. 687-688.

هم شده بود. زیرا حقوق بین الملل «اسلحه» لازم را که این مجمع نخواست (یا نتوانست) از آن استفاده کند در اختیارش گذاشته بود.

۶- چه قواعدی ممکن بود اعمال شود؟

همچنان که در ابتدا گفتیم قواعد حقوقی ای وجود داشت که اجازه می داد تمام عناصر قتل عام ارزیابی و به «حکم» عادلانه ای منجر شود. بنابراین به اختصار ببینیم این قواعد کدام است.

قبلاً گفتیم که قتل عام صبرا و شتیلا در چارچوب یک اشغال نظامی صورت گرفته است: اشغال سرزمین لبنان از جانب اسرائیل. البته، واقعیت این است که نیروهای نظامی اسرائیل نه برای جنگیدن با مقامات قانونی لبنان، بلکه در توافق با یکی از گروههای درگیر (فالانژیست ها)، برای نابودی گروه دیگر (فلسطینی ها) وارد خاک لبنان شده بودند. با این همه، حضور اسرائیل در خاک لبنان را جز اشغال نظامی سرزمین یک کشور مستقل از ناحیه یک کشور مستقل دیگر چیز دیگری نمی توان نامید. بنابراین، باید قواعدی که در مناقشات نظامی حاکم است، به ویژه راجع به اشغال نظامی سرزمینهای متعلق به کشور دیگر را، اعمال نمود.

بین قواعد راجع به مناقشات نظامی قاعده ای وجود دارد که با «واقعیه» ای که ما از آن صحبت می داریم تطبیق می کند. این همان قاعده ای است که به موجب آن فرماندهان نظامی مسئول جنایاتی هستند که از سوی نیروهای تحت فرمان آنها یا در هر صورت تحت «نظارت» آنها ارتکاب می یابد، اگر آنها از ارتکاب این جنایات ممانعت به عمل نیاورده یا مرتکبان آنها را به کیفر نرسانده باشند. این قاعده اخیراً و دقیقاً بعد از جنگ جهانی دوم در جامعه جهانی ایجاد شده است. در گذشته، فرماندهان نظامی فقط در صورتی که «دستور» ارتکاب جنایات جنگی را داده بودند مسئول

صبرا و شتیلا... ❖ ۱۱۱

شناخته می‌شدند (کشتن غیرنظامیان، رفتار سوء با اسیران جنگی، نابودی ابنیه هنری و غیره) اما بعد از جنگ جهانی دوم، محاکمه یک ژنرال ژاپنی چرخشی ایجاد کرد. این ژنرال تومویوکی یاماشیتا* فرمانده نیروهای نظامی ژاپن بود که در فاصله اکتبر ۱۹۴۴ و سپتامبر ۱۹۴۵ فیلیپین را اشغال کرده بودند. بعد از شکست ژاپن، امریکایی‌ها او را متهم کردند که مانع ارتکاب جنایات گوناگونی که سربازان تحت فرماندهی او نسبت به امریکایی‌ها و اتباع سایر کشورهای متفق صورت داده‌اند، نشده است (کشتار غیرنظامیان، زندانیان و اسیران جنگی؛ غارت؛ انهدام بناهای مذهبی). یاماشیتا ابتدا از سوی یک کمیسیون نظامی امریکایی و سپس از طرف دادگاه عالی ایالات متحده، که از تصمیم کمیسیون در برابر آن شکایت شده بود، محکوم به مرگ شد و به دستور ژنرال داگلاس مک آرتور،** فرمانده عالی نیروهای نظامی متفقین، به دار مجازات آویخته شد.^۹ در مراحل مختلف دادرسی آشکار شد که یاماشیتا نه تنها به سربازان تحت فرماندهی خود دستور قتل عام نداده بود بلکه کاملاً از آن بی‌خبر بود (به‌علاوه، به‌دلیل اغتشاش و هرج و مرج عظیمی که نیروهای نظامی امریکایی دقیقاً به‌منظور از هم پاشیدگی و برهم زدن انسجام نیروهای نظامی ژاپنی ایجاد کرده بودند، کوچکترین کاری از دست او ساخته نبود). یاماشیتا محکوم به مرگ شد با اینکه قواعد ویژه یا سوابقی قضایی که این‌گونه مسئولیتها را برای فرماندهان پیش‌بینی کرده باشد وجود نداشت، و علی‌رغم آنکه دو قاضی دیوان عالی امریکا در نظریات مخالف با عباراتی صریح و مقنع عدم

*. Tomoyuki Yamashita.

** . Douglas MacArthur.

۹. در مورد متن رأی رجوع شود به پرونده یاماشیتا:

L. Friedman: The Law of War, 2, New York, Random, 1972, 1596 s.

موافقت خود را ابراز کرده بودند (به‌ویژه قاضی مورفی* عبارات بسیار درشتی را به کار برده و نشان داده بود که تا چه حد تصمیم کمیسیون نظامی و اکثریت اعضای دیوان نه‌تنها از لحاظ حقوقی بلکه از نظر نظامی نیز نادرست بوده است). رأی آشکارا برخلاف عدالت بود: یاماشیتا به جهت اعمالی محکوم به مرگ شده بود که در زمان ارتکاب ممنوع نبود. با این همه، این رأی موجب تبلور قاعده بین‌المللی جدیدی بر مبنای ضرب‌المثل «حقوق زاده بی‌عدالتی است»** گردید. گواه بر اینکه چنین قاعده‌ای ایجاد شده از جمله این است که در دستورالعملهای نظامی برای نیروهای نظامی بریتانیا (۱۹۵۸)،^{۱۰} ایالات متحده (۱۹۵۶ و ۱۹۷۶)^{۱۱} و اسرائیل (۱۹۶۳)^{۱۲} این امر به صراحت مورد تأیید قرار گرفته و نه‌تنها مسئولیت کسی که مرتکب جنایت جنگی شده و کسی که دستور ارتکاب آن را داده بلکه مسئولیت کسی که از ارتکاب آن جلوگیری به عمل نیاورده یا مرتکب آن را مجازات نکرده نیز پیش‌بینی شده است (قاعده ویژه‌ای نیز در نخستین پروتکل ۱۹۷۷ ژنو گنجانیده شده است).^{۱۳}

وقایع صبرا و شتیلا می‌بایستی وفق این قاعده عام مورد ارزشیابی و قضاوت قرار می‌گرفت. مقامات نظامی اسرائیلی اقتدار واقعی بر نیروهای

*. Murphy.

** Ex injuria jus oritur.

10. The law of War on Land, London, The War Office, 1958, p. 176-179, § 627-635.

11. The Law of Land Warfare, Department of the Army Field Manual, FM 27-10, July, 1956, p. 178-180. (§ 501-504; International Law, The Conduct of Armed Conflict and Air Operations, Washington, DC, 1976, p. 15/2, § d-e.

12. The Laws of War (en hébreu), Code of Military Laws. 17-2, 1963, chap. 2, § 9.

۱۳. منظور ماده ۸۲ است که در بند ۲ مقرر می‌دارد: «این امر که جرمی نسبت به کنوانسیون یا پروتکل حاضر از سوی فرد مادونی ارتکاب یافته، مافوقهای او را اگر آگاه بودند یا اطلاعاتی در اختیار داشتند که اجازه می‌داد نتیجه‌گیری کنند که این فرد چنین جرمی را مرتکب شده یا قصد ارتکاب آن را دارد، در صورتی که تمام اقدامات عملی ممکن را که برای جلوگیری از ارتکاب یا مجازات جرم در اختیارشان بوده به کار نگرفته باشند، از مسئولیت انتظامی یا جزایی، حسب مورد، مبرا نمی‌کند».

فالانژیست داشتند و می‌بایستی جلو قتل عام را می‌گرفتند. کشتار افراد غیرنظامی، هم جنایت جنگی و هم کشتار جمعی بود، زیرا هدفش انهدام یک گروه قومی به‌عنوان اینکه تشکیل یک قوم را می‌دادند بوده است. وقتی این مقامات باخبر شدند که قتل عام در شرف آغاز است مکلف بودند جلو آن را بگیرند و اجازه ندهند که ادامه یابد. اینکه گفته شود فالانژیست‌ها به نیروهای نظامی اسرائیلی تعلق نداشتند مؤثر در مقام نیست: همچنان که قبلاً متذکر شدم طبق قاعده بین‌المللی مورد بحث، آنچه به حساب می‌آید این است که نیروهای نظامی اسرائیلی، هم در هدایت نیروهای فالانژیست و هم در نظارت بر آنها واجبی اقتداری واقعی بودند.

بعد از وقوع قتل عام، اسرائیل نه تنها مکلف به یافتن مرتکبان واقعی و مجازات آنها بود بلکه مکلف به یافتن و مجازات فرماندهانی بود که جلو قتل عام را نگرفتند. عدم تمایلی که اسرائیل در یافتن و مجازات فالانژیست‌های مقصر در این قتل عام از خود نشان داد - و این نکته بسیار مهمی است - می‌بایستی از جانب هر کشوری که کنوانسیون کشتار جمعی ۱۹۴۸ را امضا کرده است (که شمار زیادی از کشورها از جمله اسرائیل را شامل می‌شود) اعلام و محکوم می‌شد. در حقیقت، برطبق ماده ۸ کنوانسیون، هر کشور امضاکننده کنوانسیون می‌تواند از «مراجع صلاحیت‌دار» سازمان ملل متحد درخواست کند تا اقداماتی را که در منشور ملل متحد برای جلوگیری از کشتار جمعی پیش‌بینی شده است اتخاذ نماید. بنابراین، هر کشوری می‌توانست از مجمع عمومی درخواست کند تا وقایع صبرا و شتیلا را مورد بررسی قرار دهد و از اسرائیل بخواهد تا مجرمان واقعی را به مجازات برساند و همچنین فرماندهان نظامی اسرائیلی را که در عدم توقف قتل عام مقصر بودند در یک محکمه جزایی محاکمه و به

مجازات محکوم کند. متأسفانه یک بار دیگر ملاحظات سیاسی کوتاه‌بینانه بر ابتدایی‌ترین الزامات عدالت فایق آمد.

۷- «ضرورت‌های» سیاسی در برابر الزامات حقوقی

برای بسیاری، وقایعی که تا اینجا تشریح شد بدون هرگونه شبهه‌ای تأییدکننده این فرضیه قدیمی است که حقوق بین‌الملل چون فاقد بازوی اجرایی است که رعایت فرامینش را تأمین کند ناتوان است (همچنان‌که هابز می‌گفت «میثاق‌های بدون شمشیر فقط کلماتی هستند بدون قدرت لازم برای تأمین امنیت»)^{۱۴}. نتیجه‌گیری من غیر از این است. در این مورد، مثل موارد بسیار دیگر، قواعدی که معیارهای قضاوت خیلی روشنی را ارائه می‌داد وجود داشت؛ آیین‌هایی بین‌المللی که می‌توانست این قواعد را دقیقاً قابل اعمال کند در اختیار بود. اما اگر حقوق لب فرو بست و اگر طنین ضعیف و مبدلی از آن در تصمیمات سه مرجعی که در مورد قتل عام اظهارنظر کرده‌اند منعکس گردید، فقط به این دلیل بود که ملاحظات سیاسی (به‌مفهوم ناپسند آن) مانع اعمال قواعد حقوقی شده بود. البته، برخلاف آنچه در مورد سایر قتل‌عام‌ها پیش آمد، فشار افکار عمومی باعث شد (هرچند محدود) تا مسئولیت بعضی از مجرمان برملا شود، اما از همه امکانات حقوق بین‌المللی استفاده نشد؛ به‌ویژه یک فرصت بسیار مهم از دست رفت، فرصتی که اجازه می‌داد یک امر قابل توجه گوشزد شود: قواعد حقوقی بین‌المللی متعددی وجود دارد که به تأیید ارزش‌های بشری اختصاص داده شده است؛ این قواعد می‌تواند تأثیر فوق‌العاده‌ای در رفتار میان دولتها نسبت به یکدیگر و نسبت به افراد – البته اگر قصد سیاسی این باشد – داشته باشد.

14. T. Hobbes: Leviathan, Ed. C. B. Macpherson, London, Penguin Books, 1983, p. 223.

حقیقت پنهان ماند و صبرا و شتیلا صحنه قتل عامهای دیگری شدند. اما این اردوگاههایی که تنها اشعار اندکی از افراد در خارج از لبنان از وجودشان مطلع بودند به لیست طویل روستاها و شهرهای ناشناخته‌ای اضافه شده‌اند که از این پس به جهت جنایات وحشتناکی که کل بشریت باید از آن احساس شرم کند برای همه شناخته شده‌اند: یعنی گوئرنیکا، آشویتز، داخائو، اورادور-سور-گلان، کاتین، هیروشیما، ناگازاکی، سوتر، می‌لای* و ...

*. Guernica, Auschwitz, Dachau, Oradour-sur-Glane, Katijn, Hiroshima, Nagasaki, Soweto, My Lai.